

فاطمه دهنوی سال هاست به واسطه کارهای خیرش در محله شناخته می شود

شبه برادران شهیدش

زهرآزنگنه اوقتی زنگ خانه رامی زنیم، بدون اینکه چیزی پیرسد، درآباز می کند. صدای بانویی می آید که می گوید: بفرمایید، بدون آنکه بداند چه کسی قرار است داخل حیاط و خانه شود! اولین برخورد منتظر است تا خودمان را معرفی کنیم و کارمان را بگوئیم. او در طول هفته با آدم هایی مواجه است که از سر نیاز به خانه اش می روند تا از او برای امور زندگی مدد بگیرند. این بار هم انتظار چنین اتفاقی را دارد. بعد از اینکه خودمان را معرفی می کنیم، فاطمه خانم دهنوی می گوید: خوش آمدید: منتظر تان بودم ولی حواسم باز به کار اهالی محله رفت. حاج خانم در هفتمین دهه حیاتش، هم خوش روست و هم سرپا. او خواهر دوشهید است و نام نیکش در محله ایثارگران، ما را به منزل او کشانده است.

از محفل قرآنی تا پاتوق همدلی

فارغ از اینکه فاطمه دهنوی این افتخار را دارد که خواهر دوشهید است، او را به واسطه قدم های خیری که در محله برداشته است، می شناسند. یک محله ایثارگران است و یک نشانی سراسر است که هرکسی کارش گره بخورد به آنجا می رود، خانه خانم دهنوی! دوستان و آشنایان محلی برایش احترام زیادی قائل هستند و به او لقب «مادر محله» را داده اند؛ مادری که دغدغه همسایه ها و هم محلی ها را دارد. اگر نسخه بیماری برای تأمین پول در خانه ای بماند به دست او می رسانند تا دارو را تهیه کند. اگر نوع عروسی گیر جهیزیه باشد، از این طرف و آن طرف جهیزیه آبرومندی برایش تأمین می کند. اول مهر فکر دفتر و قلم بچه های مدد جوست و هر دو ماه هم با همسایه ها و نیکوکاران همدل می شوند و بسته های معیشتی برای بیش از صد خانواده تأمین می کنند. حاج خانم دهنوی حکم نخ تسبیح را برای مدد جو و نیکوکار دارد. با آنکه وسع مالی اش فراخ نیست، هرچه را بتواند خودش تأمین می کند و هر جاماند، سراغ نیکوکاران می رود. این بانو می گوید: خدا را شکر کاری که با چند بسته خوراکی شروع شد، حالا ذیل نام خیریه ولیعصر (عج) و مسجد محله که به همین نام است، به جاهای خوبی رسیده که باعث شده خنده و شادی در محله مابین آدم ها تقسیم شود. خانه فاطمه دهنوی یک پایگاه محلی است؛ پایگاهی که به وقت نیاز، می شود محفل قرآن و دعا و روضه و به وقت کارهای خیریه یک پاتوق همدلی برای هم محلی ها!

ایثار، فرهنگ خانوادگی دهنوی ها

از در حیاط گرفته تا درون خانه، همه چیز نشان از این دارد که وارد یک خانه متفاوت شده ایم. سردر حیاط مزین است به پلاک شهید عباسعلی دهنوی و تابلو برگزاری جلسات قرآنی و فرهنگی. روی میزهای وسط خانه پر شده از کتب ادعیه. در گوشه خانه هم وسایل جهیزیه نوع عروسی چیده شده است. فاطمه دهنوی در بیست و سه سالگی ساکن این محله است، وقت و توانش را وقف همسایه ها و نیازمندان کرده است. او در خانواده ای بزرگ شده که ایثار، بخشی از فرهنگ آن هاست.

حاج خانم می گوید: حدود سی سال داشتم که جنگ شروع شد. دو برادر، عباسعلی و علی، به جبهه رفتند. علی در هفده سالگی شهید شد و عباسعلی در سی و دو سالگی. اما مادرم خم به ابرو نیاورد و بعد از آن برادر دیگرم و پدرم هم به جبهه رفتند و جانبا شدند. فاطمه خانم درباره برادران شهیدش می گوید: عباسعلی با من هم سن و سال بود و بیشتر به هم نزدیک بودیم. همیشه از روستای

دهنو نیشابور به مشهد می آمد و بعد از راه آهن بدرقه می کردم. علی هم همین طور. وقتی جنگ شد، به چیزی جز دفاع از ایران فکر نمی کردند. همیشه هم به من می گفتند «خواهر به فکر کار مردم و کار جهادی باش؛ از کار خیر غافل نشوی». من همین حرف را همیشه گوشم کردم.

